نظام اعتقادی شیعه؛ «الإمامة ابْنِي»

دنبالهٔ جلسهٔ قبل بعضی از مطالب بود که می‌خواستم عرض کنم. راجع به حرف کاشف الغطاء هم فرمایشی داشتند که حرف خوبی است. آن چه که می‌خواستم جلسهٔ قبل بگویم، فرصت نشد. سر روایت ابی الجارود رفتیم که زیدی است. افاداتی را راجع به زیدیه فرمودید و تا آخر مباحثه رفت. شب شهادت امام جواد علیه‌السلام بود. چون شب شهادت بود، می‌خواستم بعضی از مطالب را به مناسبت شهادت حضرت بخوانم که نشد. ولی خب تذکرش خوب است.

به‌خاطر این‌که بحث ما، هم یک بحث فقهی پر فایده است و هم بحث کلامی و بلکه اوسع از همه این‌ها است. این‌که اعتقاداتی که شیعه دارند، مفرداتش هست. جاهای دیگر شما می‌توانید آن‌ها را به‌وضوح نشان بدهید؛ در ادله معتبر نزد آن‌ها آن را می‌توانید نشان بدهید. همین را که جدا جدا از متخصصین آن‌ها تأیید می‌گیرید که به‌عنوان یک منفرد معتبر است، وقتی در اعتقادات شیعه می‌آید منظم می‌شود و کاملاً ارتباط برقرار می‌شود.

به مناسبت این بحث خیلی خوب و پر فایده دیدم شب شهادت امام جواد علیه‌السلام است، خواستم این حدیثی که در کافی شریف هست را بخوانم. [دیروز] در آخر کار هم گفتم ولی عده‌ای تشریف برده بودند. فقط اشاره کردم. حالا برای این‌که بماند و دیگران هم ببینند، و این نکته را در بردارد دوباره آن را عرض می‌کنم.

همه می‌دانیم واقفیه امامت امام رضا علیه‌السلام را قبول نکردند. حتی چه برخوردهای تند و بی ادبی نسبت به امام علیه‌السلام داشتند. خب وقتی کسی که ادعای امامت دارد را قبول ندارند، لذا اصطکاک پیش می‌آید و طبیعی هم هست. لذا این طرف هم تعبیرات مهمی برای واقفیه هست. حضرت امام رضا علیه‌السلام اول امامتشان کرامات غیر عادی که از آباء کرامشان ظاهر نمی‌شد، ابراز کردند. چرا؟ برای این‌که شیعه مطمئن شوند که حضرت در ادعای امامت کاذب نیستند. ولذا از به طرفة العینی با طی الارض از مدینه به بصره آمدند. در مدینه فرمودند فلان روز در بصره منتظر باشید، من می‌آیم. روایتش هست. این‌ها شد و کسانی که باید بفهمند و هدایت شوند، شدند. فهمیدند که امام علیه‌السلام حجت خدا هستند. چیزی که خیلی مطلب را سنگین کرده بود، این بود: واقفیه مدام پیغام می‌دادند و واسطه می‌فرستادند؛ خب شما می‌گویید بعد از پدرتان امام هستید، سن شما حدود سی و نه سال بود که امام شده اید. در زمان امامت خودتان به چهل و نه سالگی رسیدید. پنجاه سالگی که سن کمی نیست. اگر شما از دنیا رفتید بعد از شما امام چه کسی است؟! این برای شیعیان یک امر بسیار سنگینی بود که به امامت حضرت اعتقاد پیدا کرده بودند ولی خب حضرت فرزندی نداشتند. وقتی فرزند ندارند، واقفیه واسطه می‌فرستادند که برو بپرس بعد از شما امام چه کسی است؟! این جو خیلی سنگینی درست کرده بود. ولذا وقتی امام جواد علیه‌السلام متولد شدند، حضرت شبیه کلام جدشان را برای امام جواد فرمودند.

فرمودند: «هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِي الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنْهُ»[1]. یعنی تولد امام جواد علیه‌السلام برای شیعه این حال را داشت. حالا آن چه که مقصود من بود، تا ببینیم امام علیه‌السلام سر جایش جمله لطیفی را فرمودند، روایت پنجم است.

خب در این فاصله سن کمی نیست. سن پنجاه سالگی است. ده سال از امامت حضرت گذشته است. فرزند هم ندارند. حال چه؟ روایت پنجم این است:

> **بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ النَّجَاشِيِّ مِنَ الْإِمَامُ بَعْدَ صَاحِبِكَ فَأَشْتَهِي أَنْ تَسْأَلَهُ حَتَّى أَعْلَمَ فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا ع فَأَخْبَرْتُهُ قَالَ فَقَالَ لِي الْإِمَامُ ابْنِي ثُمَّ قَالَ هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ لِابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ؟[2]**

ابن ابی النصر می گوید: ابن نجاشی به من گفت: «مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ صَاحِبِكَ»؛ ببینید نمی‌گوید «صاحبنا». نحوه سؤالات مهم است. خب حال ایمان آورده‌ای، اما اگر ایشان رفتند امام بعد از ایشان چه کسی است؟ **«فَأَشْتَهِي أَنْ تَسْأَلَهُ حَتَّى أَعْلَمَ»؛** خوشم می‌آید این سؤال را بپرسی بدانم. این «اشتهی» یعنی بهدنبال علم هستم؟ یا یک نحو تعریض است؟

«فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا ع فَأَخْبَرْتُهُ»؛ گفتم آقا او این جور می‌گوید. حضرت محکم فرمودند: « **الْإِمَامُ ابْنِي»؛** خب هنوز امام جواد علیه‌السلام متولد نشده‌اند. حضرت محکم می‌گویند «الامام ابنی». حال گاهی می‌گوییم این را به کسانی می‌گویند که اعتقادی ندارند؛ می‌خواهند ساکتش کنند. لطافت این روایت این است که خود امام تذکر می‌دهند که دستگاه ما اهل البیت این نیست که بُلُف بزنیم و بگوییم «ابنی» تا فردا ببینیم چه خواهد شد! حضرت فرمودند **«الامام ابنی ثُمَّ قَالَ هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ لِابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ»؛** چه کسی جرأت دارد بگوید پسرم امام است و حال اینکه پسری نیست. این خیلی لطیف است.

من طفل بودم، در یزد مراسمی برگزار می‌کردند. یک آقایی صحبت می‌کرد و می‌گفت: پیامبر بهائی ها می‌رزا حسینعلی گفته جمیع انبیائی که تا به حال آمده‌اند، دوازده وصی داشته‌اند اما من از جمیع انبیاء سابقین مستثنی هستم و بیست و چهار وصیّ دارم. آنها دوازده تا داشتند و من بیست و چهارتا دارم. اینها یادم مانده است. ایشان می‌گفت: او اینطور گفته که بیست و چهار وصی دارم اما عملاً وقتی پیاده شد یکی و نصفی شد. ایشان می‌گفت: یکی و نصفی شد و همه می‌خندیدند. خب یکی چه شد؟ پسر خودش عباس افندی بود. بهاءالله خودش است و عبدالبهاء پسرش است. پسرش امام اول شد و دم و دستگاهش هم معلوم است. پسر عباس افندی، شوقی افندی است. او شد امام بعدی. خب شوقی افندی اوالدار نشد تا مُرد. بیست و چهارتا اینطور شد. خب اینکه دو تا شد! چرا او یکی و نصفی می‌گفت؟ می‌گفت چون شوقی افندی اولاد نداشت باید او را نصف حساب کرد. ببینید همین جور می‌توان گفت؟! حرف زدن که آسان است. همه انبیاء دوازده وصی داشتند و من بیست و چهار وصی دارم! آدم می‌گوید ولی خدا سریع روشن می‌کند. اما امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ لِابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ»؛ کسی جرأت می‌کند اینطور بگوید؟

شاگرد: ممکن است سؤالی که از حضرت شده برای تشکیک در امامت خودشان در فضای وقف بوده، جوابی هم که می‌دهند ناظر به امامت خودشان است. وقتی به این محکمی می‌گویند فرزند دارم، لذا علم غیب دارم.

استاد: بله، ولی مرحوم کلینی از این حدیث دو استفاده کرده‌اند. هم مطلبی که شما می‌فرمایید را گفته اند و هم ایشان این روایت را در «بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع» آورده‌اند.

علی ای حال اگر شما نظیر اینها را جمع‌آوری کنید بسیار زیاد است. می‌بینید معصومین علیهم‌السلام سر جایش مطلب برایشان کالشمس بود. برای آنها تردید پیدا نمی‌شد. برای آنها

واضح بود کہ مطلب بہ چہ صورت است.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية ویسندہ : الشيخ الكليني جلد : ۱ صفحہ : ۳۲۱

[2] ہمان ۳۲۰

بازبینی #3
ایجاد شدہ 29 نوامبر 2025 13:07:53 توسط ... .
بہ روزرسانی شدہ 25 فوریہ 2026 14:51:56 توسط ... .